

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که امام (رضوان الله تعالی علیه) که به قلم شریف خودشان است آنجا در رابطه با آن که موضوع له امر آیا مشترک لفظی است یا مشترک معنوی، هر دو نظریه را ابطال کردند، و فرموده اند که نه عنوان مشترک لفظی را دارد و نه عنوان مشترک معنوی را. بیانی که دارند فرموده اند که آن لفظی که دلالت بر معنای حدیثی و معنای اشتقاقی دارد، غیر از آن لفظی است که دلالت بر معنای غیر حدیثی دارد در باب مشترک لفظی، باید لفظ مشترک باشد بین دو معنا، یا بیش تر از دو معنا، به طوری که این لفظ، ماداً و هیئاً در هر دو معنا مشترک باشد کلمه ی عین که ما می گوئیم مشترک لفظی است این کلمه عین در هفتاد معنا هم که استعمال بشود از نظر لفظ ماداً و هیئاً فرقی نمی کند اما اگر ببائیم بگوئیم عین به کسر العین یعنی به کسر الاول، مثلاً دلالت بر عین جاریه دارد اما به فتح الاول، دلالت بر عین واکیه دارد این دیگر از مشترک لفظی بودن خارج می شود مشترک لفظی بودن شرطش این است که لفظ ماداً و هیئاً در جمیع معانی یکسان باشد در مشترک معنوی هم باز باید لفظ یکی باشد و قدر جامعی بین معانی متعدده موجود باشد.

فرموده اند که به نظر ما در مانحن فیه لفظ امر، مشترک معنوی نیست برای اینکه بین معنای طلب و غیر طلب ما نمی توانیم قدر جامعی را تصویر بکنیم معنای طلب یک معنای حدیثی است معنای قابل اشتقاق است اما معنای غیر طلب حالا بگوئیم شیء یا فعل یا شأن یک معنای غیر حدیثی است غیر قابل اشتقاق است جامد است و بین حدیثی و غیر حدیثی ما نمی توانیم قدر جامعی را تصویر بکنیم. این دلیل ایشان به این که ما نحن فیه مشترک معنوی نیست اما دلیل بر اینکه مانحن فیه مشترک لفظی هم نیست فرموده اند که آن لفظی که دلالت بر معنای حدیثی دارد غیر از آن معنای است که دلالت بر معنای غیر حدیثی دارد.

مرحوم آخوند و دیگران گفتند امر معنای اولش، طلب که طلب یک معنای حدیثی است اشتقاقی است قابل اشتقاق است امر یا امر بر طبق این معنا قابل اشتقاق است اما امر به معنای فعل قابل اشتقاق نیست امام می فرماید که آنچه که دلالت بر طلب دارد الف و میم و راء است آنچه که دلالت بر طلب دارد ماده است با قطع نظر از هیأت. برای توضیح مطلب ایشان باید اشاره بکنیم به یک بحثی که در سال گذشته مطرح شد و آن بحثی است که یک اختلافی بین اصولیین وجود دارد آن این است که آیا مصدر اصل در مشتقات است یا اینکه نه!

اصل در مشتقات مصدر هم نیست مشهور می گویند آنچه که مبدأ در مشتقات است و اصل و ریشه در مشتقات است مصدر است. مثلاً کلمه ضرب که مصدر است ریشه است برای ضرب، یضرب، ضارب، الی آخر... اما در مقابل مشهور بعضی ها گفتند نه. ما باید مبدأ را یک چیزی قرار دهیم که در آن یک هیأت معین، لحاظ نشده باشد بدون یک هیأت معین باشد و چون مصدر بر وزن فَعَلَ است و فعل دارای هیأت معین است پس ما نمی توانیم مصدر را اصل قرار بدهیم آن وقت از آن سؤال می کنیم پس در مسأله ضرب، یضرب این مشتقات و ماده اولی شان و مصدر اولی شان چیست؟

مشهور می گفتند ضرب اما امام و یک عده ای می گویند نه! باید بگوئیم ماده همان خود ضاء و راء و باء. آن که ریشه است و

اصل است این سه تا حرف است بدون این که یک هیأتی عارض این ماده باشد بدون این که ما یک هیأتی به نام فعل را، برای این ماده در نظر گرفته باشیم می گوئیم اصل در ضرب و یضرب ضاء و راء و باء است. و بنابراین حتی خود مصدر هم مشتق از این مصدر است مشتق از ضاء و راء و باء است.

امام می فرماید برطبق این نظریه که ما داریم در اینجا می گوئیم آن چه که دلالت بر طلب دارد امر بر وزن فعل نیست آن چه که دلالت بر طلب دارد همزه و میم و راء است که متلبس به یک هیأتی نیست. همزه و میم و راء که در قالب یک هیأتی وجود ندارد بدون هیأتی اگر در نظر گرفته بشود دلالت بر طلب معنای طلبی دارد دلالت بر معنای حدیثی دارد قابل اشتقاق است اما آن چه که دلالت بر شیء یا فعل یا شأن مثلاً دارد، امر با قید هیأت است یعنی این سه تا حرف اگر جدای از هم باشد، همزه و میم و راء، این هیچ وقت دلالت بر معنای فعل یا شأن یا حادثه، این ها ندارد.

پس خلاصه فرمایش امام این شد آن چه که دلالت بر طلب دارد بدون هیأت است ماده همزه و میم و راء بدون هیأت، یعنی هیأت در آن دخالت ندارد والا خود امام هم در آن بحث، دیگران هم فرموده اند برای این که متکلم بتواند نطق بکند، بالاخره در قالب یک هیأتی در می آورد والا امکان تنقطع وجود ندارد، اما این هیأت دخالتی در این معنا ندارد به خلاف امر در معنای طلب و به معنای شیء. امر به معنای شیء این هیأت در آن دخالت دارد هیأت فعل در آن دخالت دارد می گوئیم هذا امر، این امر به معنای شیء این هیأت در آن ملحوظ است و دیگر قابل اشتقاق و این ها هم نیست.

این خلاصه فرمایش امام است. آن وقت چی نتیجه گرفتند؟ فرمودند پس ما نمی توانیم بگوئیم امر مشترک لفظی است مشترک لفظی شرطش این است که در هر دو معنا لفظ از همه خصوصیات تغییر نکند مثال زدم در کلمه عین اگر کسی بگوید عین به کسر الاول عین جاریه است به فتح الاول عین باکیه است دیگر کسی نمی گوید که عین مشترک لفظی است دوتا لفظ هر کدام یک معنای جدا دارد. مشترک لفظی باید لفظ، شکلش، هیأتش در جمیع معانی یکسان باشد تا بگوئیم که این لفظ مشترک لفظی است پس در ما نحن فیه ما وقتی می گوئیم امر به معنای طلب ماده با قطع نظر از هیأت است امر به معنای شیء ماده مع الهیأت است پس لفظ فرق می کند حالا که لفظ فرق کرد می شود در حکم دوتا لفظ، دوتا لفظ، هر کدام یک معنا دارند لذا عنوان مشترک لفظی را ندارد. این خلاصه فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب مناہج است این نظریه خب، مورد قبول بعضی از بزرگان هم در مباحث خارج قرار گرفته مثل والد بزرگوار ما در بحث اصولشان. ولكن وقتی که دقت بکنیم می شود یک اشکالی به ذهن برسد که من حالا این اشکال را عرض می کنم حالا شما دقت بکنید این اشکال وارد است یا نه.

آن چه که مانع از مشترک لفظی بودن است وجود دو هیأت مختلف است یعنی مثل همان مثال اگر گفتیم عین بر وزن فعل و عین بر وزن فعل، اگر هر کدام آمد یک معنایی داشت می گوئیم اینجا از مشترک لفظی بودن خارج است آن چه که مانع از مشترک لفظی بودن است وجود دو هیأت مختلفه است در حالی که ما در مانحن فیه نداریم در مانحن فیه هیچ لغوی نیامده بگوید امر به معنای طلب، یک هیأتی مغایر با هیأت امر به معنای شیء دارد به عبارت اخری، فوقش این است که امام می فرماید او هیأت ندارد خب، هیأت نداشتن مانع از مشترک لفظی بودن نیست اگر امر به معنای طلب با امر به معنای شیء دو هیأت مختلف داشت این راه مشترک لفظی را مسدود می کرد درحالی که خود شما می فرمایید امر به معنای طلب، یک هیأت معینی ندارد هیأت نداشتن مانعیت از مشترک لفظی نمی شود بنابر این گرچه فرمایش امام در آن قسمتی که مشترک معنوی را رد کردند یک فرمایش متین و محکمی است اما این که آمدند مشترک لفظی را هم رد فرموده اند این به نظر می رسد که همان نظریه ای که اکثر لغویین دارند که می گویند امر مشترک لفظی است حالا بین لا اقل دو معنا. این نظریه تثبیت می شود و همان نتیجه ای که دیروز عرض کردیم که امر از نظر لغت و از نظر عرف مشترک لفظی بین دو معناست یکی طلب و یکی شیء منتهی عرض کردیم این شیء را باید یک قیدی به آن بزنیم. هر شیئی را امر نمی گوئیم شیئی که از اعیان و عین خارجی نباشد زید شیء، اما نمی گویند زید امر. شیئی که عمدتاً عنوان فعلی و عنوان عملی را داشته باشد این را به آن اطلاق امر می کنیم. سؤال شاگرد.

جواب: درست است این اسمش تغییر نیست آن که هست این است که آن امر بدون الهیأت به معنای طلب است امر بدون الهیأت، توضیح دادند نه آن که هیأت اگر بر او بیاید اشکال داشته باشد هیأت شرط به او نیست دخالتی در او ندارد. یک وقتی

هست که می‌گوئیم نبود هیأت موضوعیت دارد خب، اگر این باشد باز آن فرمایش درست است ما می‌گوئیم الف و میم و راء، لحاظ شده من دون هیأت. من دون هیأت یعنی بعنوان لا بشرط، یعنی این ماده، حالا هر هیأتی هم می‌خواهد عارضش بشود.

اگر می‌گفتیم بشرط العدم الهیأت، آن وقت همین اشکال شما وارد می‌شد بر همین حرف ما. ما نمی‌گوئیم به شرط عدم الهیأت. کما این که خود ایشان هم این را نفرموده. می‌گوئیم در آن جایی که الف و میم و راء معنای طلبی دارد لحاظ یک هیأت معین نشده خب، آیا این قابل جمع با آن جایی که یک هیأت معینی هست قابلیت جمع را ندارد؟ قابلیت جمع دارد. بنابراین شما خوب دقت کنید در بحث مشترک لفظی. در مشترک لفظی آن که به عنوان شرط مشترک لفظی است این است که هیأتاً و ماداً محفوظ بماند. و آن که مانعیت دارد این است که هیأتاً یا ماداً چه کند؟ تغییر بکند اما اینجا این طور نیست که ما یک هیأتی، مصاد با این هیأت به معنای شیء داشته باشیم. حالا روی این اشکال بیشتر تأمل بفرمایید به نظر می‌رسد که این اشکال بر ایشان وارد باشد تا اینجا معنای لغوی و عرفی امر را مورد بحث قرار دادیم.

مرحوم آخوند در کفایه بعد از این شروع فرمودند به معنای اصطلاحی امر که معنای اصطلاحی امر چیست؟ ایشان می‌فرمایند که ادعای اجماع شده اجماع قائم شده است بر این که امر در اصطلاح علم اصول یا در اصطلاح فقهاء، چون وقتی می‌خواهیم معنای اصطلاحی را بگوئیم می‌گوییم اصطلاح کی؟ اصطلاح ادبا مراد نیست اصطلاح اصولیین یا فقهاء. امر وضع شده برای قول مخصوص. قول مخصوص عبارت از صیغه افعال است یعنی در اصطلاح یک فقیه می‌گوید این حکم امر دارد یعنی یک صیغه افعلی وارد شده، صیغه افعال یا مشابهاً افعال. افعلا و افعلو و هكذا...

مرحوم آخوند این را ابتدا بیان می‌کنند بعد یک اشکالی ذکر می‌کنند و سپس در مقام جواب و توجیه آن اشکال بر می‌آیند. اشکالی که ذکر کردند که ما اگر بگوئیم امر در اصطلاح به معنای این قول مخصوص است قول مخصوص هم همین صیغه افعال است دیگر این امر قابلیت اشتقاق ندارد. قول مخصوص یا صیغه افعال، یک مفهوم کلی است شامل مصادیقش هم می‌شود مثل اقم الصلوة، اضرب، اینها مصادیق صیغه افعال است آن چه که اشتقاق در آن راه دارد مصادیقش است اضرب، اضربا، اضربوا، اینها قابلیت اشتقاق دارد اما خود صیغه افعال، این قابلیت اشتقاق را ندارد.

بعبارة أخرى؛ اشتقاق آن جایی است که ما معنا را هم مورد نظر قرار بدهیم شما وقتی می‌خواهید بگوئید ضَرْب می‌شود ضَرْبٌ، یضربُ، ضاربٌ، اضرب، اینها با لحاظ کردن معناست. شما اگر بگوئید در گذشته است می‌گوئیم ضرب بیاورد حال یا آینده است یضربُ بیاورید اما آن جایی که فقط لفظ «من حیثه و هو» را در نظر بگیرید. لفظ «من حیثه و هو» قابلیت اشتقاق ندارد آن وقت مرحوم آخوند این طور اشکال کردند که اگر بگوئیم امر در اصطلاح، دلالت بر قول مخصوص دارد که قول مخصوص همین صیغه افعال است که این صیغه افعال قابلیت اشتقاق ندارد، خود این لفظ صیغه افعال قابلیت اشتقاق ندارد.

خب، بگوئیم آقا قابلیت اشتقاق نداشته باشد چه اشکالی دارد ما می‌خواهیم بگوئیم در اصطلاح، فقها و اصولیین امر را به صیغه افعال دارند هر جا فقیه گفت این جا امر دارد این جا امر ندارد یعنی این جا صیغه افعال است و آن جا صیغه افعال نیست حالا قابلیت اشتقاق هم نداشته باشد این چه ضربه‌ای می‌زند؟ آخوند فرموده است که امر در اصطلاح، با توجه به معنای اشتقاقی است یعنی فقیه یا اصولی، امر را با توجه به حالت اشتقاقی آمده معنا کرده، اگر با توجه به حالت اشتقاقی آمده معنا کرده، پس باید یک فکری برای حل این مشکل بکنیم.